

[اوامر 2](#_Toc2502671)

[تعبدی و توصلی 2](#_Toc2502672)

[تقابل اطلاق و تقیید 2](#_Toc2502673)

[دوران غرض در اطلاق یا تقیید 2](#_Toc2502674)

[شخصی نبودن تلازم استحاله تقیید و استحاله اطلاق و نقد آن 2](#_Toc2502675)

[ادعای مرحوم نائینی، عدم مقسمیت اطلاق نسبت به انقسامات ثانویه 3](#_Toc2502676)

[جمع بندی مبانی تقابل تقیید و اطلاق در مقام ثبوت 3](#_Toc2502677)

[اقربیت تقابل عدم و ملکه به ارتکاز در مقام ثبوت 3](#_Toc2502678)

[تعین تقابل تقیید و اطلاق در ملکه و عدم 4](#_Toc2502679)

[خلاصه اقوال در رابطه با تقابل اطلاق و تقیید 4](#_Toc2502680)

[بحث اثباتی: اصل لفظی برای اثبات توصلیت 5](#_Toc2502681)

[عدم صحت تمسک به اطلاق خطابات برای اثبات توصلیت بر مبنای آخوند 5](#_Toc2502682)

[اثبات اصل توصلیت بر مبنای متمم الجعل 5](#_Toc2502683)

**موضوع**: تقابل اطلاق و تقیید /تعبدی و توصلی /اوامر

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد تقابل اطلاق و تقیید بود. مرحوم خویی فرمودند تقابل اطلاق و تقیید نمی­تواند عدم و ملکه باشد. زیرا اولا اشکالی نسبت به مبنا وجود دارد که عبارت است از این که جعل شارع مهمل باشد، در حالی که معقول نیست. ثانیا اشکال بنایی وجود دارد. یعنی در بعضی موارد با این که رابطه ملکه و عدم ملکه است ولی با ارتفاع ملکه، عدم منطبق است.

# اوامر

## تعبدی و توصلی

### تقابل اطلاق و تقیید

#### دوران غرض در اطلاق یا تقیید

بحث در مورد تقابل اطلاق و تقیید بود. مطلبی که باقی مانده است در مورد ادعای مرحوم خویی است. ایشان فرمود تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل تضاد است که ثالثی ندارند( یعنی اهمال محال نیز وجود ندارد). پس هر گاه تقیید محال شد، اطلاق ضروری است. برخلاف مرحوم نائینی که فرمود اگر تقیید محال شد، اطلاق هم محال است.

#### شخصی نبودن تلازم استحاله تقیید و استحاله اطلاق و نقد آن

بعد مرحوم خویی فرمود: بر فرض که تقابل ملکه و عدم باشد باز هم ادعای مرحوم نائینی که فرمود اگر تقیید محال باشد، اطلاق محال است، درست نیست. این که گفته می­شود اگر تقیید محال شد، اطلاق نیز محال است، شخص یک ذو الملکه، ملاک نیست. بلکه برای عدم ملکه این مطلب کفایت می­کند که نوع یا جنس و یا صنف ملکه ممکن باشد. شاهد این مطلب، موارد نقضی است که شخص، قابلیت تقیید را ندارد ولی اطلاق برای آن ضروری است. مثال اول این بود که علم به کنه ذات خداوند محال است ولی جهل به کنه ذات خداوند ضروری است، در حالی که بین علم و جهل ملکه و عدم است ولی در شخصِ این مورد این گونه نیست.

در این مثال گفته می­شود که انسان قابلیت دارد که کنه ذات خداوند را بشناسد اما به خاطر خصوصیتی در معلوم این قابلیت به فعلیت نرسیده است. ارتکاز بر این است که عرف قابلیت را در این مورد قائل هستند. اصلا به نظر مردم این گونه است که می­توان کنه ذات خداوند را شناخت. نظیر این مطلب این است که قدرت خداوند بی نهایت است و بر هر چیزی قدرت دارد اما در بعضی موارد قابلیت وجود ندارد، ولی ضرری به قدرت بی نهایت خداوند نمی­رساند. در این جا فاعلیت فاعل مشکلی ندارد بلکه قابلیت قابل مشکل دارد.

مثال دیگری که مرحوم خویی مطرح کردند این بود که انسان قابلیت طیران ندارد، ولی صحیح است که گفته شود عاجز از طیران است، در حالی که عجز و قدرت از نوع عدم و ملکه است. به نظر ما انسان قابلیت پرواز دارد ولی خدواند به او بال نداده است که پرواز کند. بالضروره بین دیوار و انسان در طیران فرقی وجود دارد. البته اگر نگوییم که انسان نیز یک نوع طیران دارد، هر چند که مثل پرنده ها نیست.

مثال سومی که مرحوم خویی مطرح کرده است این است که عقرب قابلیت بصر را نداده است ولی به او اعمی گفته می­شود. در حالی که بین عمی و بصر عدم و ملکه است. به نظر ما این مثال هم اشکال دارد بین خلقت و قابلیت تفاوت وجود دارد. عقرب قابلیت بصر را دارد هر چند که خداوند بنا بر مصالحی به عقرب بینایی عطا نفرموده است.

نتیجه: باید موردی ( شانیت شخصیه) بررسی شود که اگر در موردی تقیید شانیت وجود نداشته باشد، اطلاق نیز معنا ندارد.

#### ادعای مرحوم نائینی، عدم مقسمیت اطلاق نسبت به انقسامات ثانویه

این که مرحوم آقای خویی به این روش به مرحوم نائینی اشکال کرده است، ربطی به کلام مرحوم نائینی ندارد. ایشان اصلا به آن قاعده تمسک نمی­کند. ادعای ایشان این نیست که تقابل بین اطلاق و تقیید عدم وملکه است، بعد آن را تطبیق کند بر این که اگر تقیید عمل به قصد امر محال شد، اطلاق عمل به قصد امر محال است، تا بعد مرحوم خویی اشکال کند و بگوید این قاعده صنفی است و اشکالات نقضی وارد کند.

مرحوم نائینی که در محل کلام می­گوید اطلاق محال است، این گونه شروع می­کند که اطلاق معنایش مقسمیت است. یعنی چیزی را مقسم قیود قرار دهد، و بعد آن قیود را رفض کند. پس مقسمیت نسبت به انقسامات ثانویه معنا ندارد. زیرا انقسامات ثانویه بعد از جعل است و تا جعل صورت نگیرد اقسام محقق نشده است. بعد از این مطلب، تفریع کرده است که وقتی تقیید محال شد ( یعنی انقسامات ثانویه است) پس اطلاق نیز محال است. در این جا از قاعده کمک نگرفته است بلکه قاعده استحاله تقیید و اطلاق متفرع بر این مدعای مرحوم نائینی است. نه این که استحاله اطلاق را متفرع بر استحاله تقیید کرده باشد تا مرحوم خویی اشکال وارد کند. لذا هر چند که تقابل بین اطلاق و تقیید تضاد باشد ولی باز هم مقسمیت محال است.

#### جمع بندی مبانی تقابل تقیید و اطلاق در مقام ثبوت

##### اقربیت تقابل عدم و ملکه به ارتکاز در مقام ثبوت

ادعای مرحوم نائینی به ارتکاز نزدیکتر است. یعنی چیزی که وجود دارد لحاظ طبیعت و عدم اخذ قید است. پس با این بیان ادعای مرحوم خویی ناتمام است و از طرفی قضیه مقسیت نیز ناتمام بود و با لحاظ، مشکل حل می­شد. پس دلیل مرحوم نائینی نیز ناتمام است.

##### تعین تقابل تقیید و اطلاق در ملکه و عدم

حال که اطلاق لحاظ عدم قید است و سریان لحاظ نشده است. ممکن است گفته شود که این بیان با سلب و ایجاب نیز سازگاری دارد. پس از کجا بحث شانیت مطرح می­شود؟ مرحوم نائینی بحث شانیت را از راه مقسمیت حل کرد که مقبول واقع نشد. اما باید گفته شود این که اطلاق مجرد عدم قید نیست، بلکه باید شانیت تقیید را داشته باشد، جای بحث ندارد. منبه این مطلب این است که اطلاق نسبت به عوارضی است که بتواند از خصوصیات طبیعت باشد. مثلا اعتق رقبه اطلاق دارد یعنی رقبه شانیت تقیید به مومنه و کافره را دارد اما نسبت به باران آمدن اطلاق ندارد چون باران آمدن از خصوصیات رقبه نیست. نظیر دیوار نسبت به بصر. منبه دیگر این است که اگر گفتیم اهمال در جعل ممکن است به دست می­آید که نمی­تواند رابطه اطلاق و تقیید، سلب و ایجاب باشد. زیرا سلب و ایجاب ارتفاعشان محال است در حالی که امکان اهمال، موجب می­شود که سلب و ایجاب ارتفاشان محال نباشد. پس با امکان اهمال، منبهی دیگر بر تعین تقابل ملکه و عدم ملکه حاصل می­شود.

###### خلاصه اقوال در رابطه با تقابل اطلاق و تقیید

با تتبع در کلمات مرحوم آخوند ما مطلبی از ایشان نیافتیم که از حیث ثبوت رابطه اطلاق و تقیید را بحث کرده باشند. شاید نظرشان این بوده است که مهم مقام اثبات است و اگر این مقام حل شود تکلیف مساله روشن می­شود. اما ما به این مناسبت وارد بحث از حیث ثبوت شدیم که تقابل بین اطلاق و تقیید چیست؟

1. بعضی قائل به سلب و ایجاب هستند. به نظرم مرحوم اصفهانی قائل به سلب و ایجاب باشد.
2. بعضی قائل به تضاد لا ثالث لهما هستند، از این باب که اهمال را معقول نمی­دانند.
3. ما نیز گفتیم رابطه آنها تضاد است به این معنا که تقیید، لحاظ خصوصیت است و اطلاق، لحاظ جامع است و هر دو امر وجودی هستند و اهمال هم نامعقول است.
4. حال اگر کسی اهمال را قبول کرد قائل به متضادانی هستند که ثالث برای آنها وجود دارد.
5. مرحوم نائینی فرموده است که رابطه آنها عدم وملکه است. یعنی تقیید همان اخذ قید است و اطلاق عدم اخذ قید در جایی که شانیت برای اخذ قید داشته باشد.

### بحث اثباتی: اصل لفظی برای اثبات توصلیت

#### عدم صحت تمسک به اطلاق خطابات برای اثبات توصلیت بر مبنای آخوند

محل کلام این است که ادله لفظیه اطلاق دارند یا نه؟ اگر اطلاق داشته باشند موجب اثبات توصلیت می­شود. بنا بر این که تقیید متعلق به قصد امر و جامع و هر نحوی، محال باشد، تمسک به اطلاق مجال ندارد و ادعای مرحوم آخوند صحیح است. زیرا وقتی تقیید امکان ندارد، گذاشتن اطلاق بر گردن مولا درست نیست.

#### اثبات اصل توصلیت بر مبنای متمم الجعل

بر مسلک مرحوم نائینی که متمم الجعل است اصل بر توصلیت است. زیرا تعبدیت نیاز به متمم الجعل دارد. اگر مولا متمم الجعل را نیاورد، کشف می­شود که متعلق امر مطلق است.

ان قلت: اصل توصلیت طبق متمم الجعل خلاف مبنا مرحوم نائینی است. زیرا جعل اول که مهمل است پس معنا ندارد که اگر متمم الجعل نبود پس مطلق است. این مطلب در جایی که جایگاه اطلاق مقامی است و اطلاق را ممکن می­دانند.

قلت: مرحوم نائینی می­گوید که جعل اول حتما مهمل است و چون قانون ناقص عقلائیت ندارد باید متمم الجعل بیاورد. حال اگر سخن گفت که همان متمم الجعل است. و اگر سکوت کرد، ابراز جعل اطلاق است. نباید تعبیر به کاشف شود بلکه باید گفت سکوت ابراز جعل اطلاق است. پس با این راه به ادعای مشهور می­رسد.

مرحوم شهید صدر این جواب این اشکال را به گونه ای دیگری توضیح داده است که همان مشی بر طریقه عرف است که در جلسه آینده خواهد آمد.